

«سلسله سهروردیه در شبه قاره پاکستان، هند و بنگلادش»

دکتر شاهد چوهدری
دانشیار و عضو هیئت علمی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده مقاله:

عرفان به معنای معرفت و باز شناخت خود و خدا و واقف بودن به رموز زندگی و جهان بلکه حق دانستن هر چیز و رسیدن به کشف و شهود است. این فکر از بدو تولد با انسان همراه بوده است اما انسجام آن وقتی صورت گرفت که پیغامبران، مصلحان، رهبران، متفکران و امامان پیدا شدند. در تصوف و عرفان اسلامی اکثر صوفیان و عرفان سلسله آن را به پیامبر اسلام (ص)، حضرت علی (ع) و صحابه کرام پیغامبر (ص) می‌رسانند و سپس تابعین و تبع تابعین و زهاد و غباد، تا اینکه ابوهاشم کوفی، سفیان ثوری، معروف کرخی و دیگران پیدا می‌شوند. در سده ششم و هفتم شخصیت‌هایی چون شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر محمد سهروردی فرقه سهروردیه را تاسیس کرده که در این مقاله به زندگی و کوشش‌های بزرگان این سلسله و گسترش عرفان و تصوف اسلامی در شبه قاره پرداخته شده و همچنین نظری انتقادی بر فرقه‌های تصوف و عرفان در شبه قاره ارائه گردیده است.

کلید واژه:

عرفان و تصوف، شهاب الدین ابو حفص عمر محمد سهروردی، بهاء الدین زکریای ملتانی، خواجه قاضی حمید الدین ناگوری، شیخ امیر حسینی سادات هروی، شیخ فخر الدین عراقی، سید جلال الدین سرخ بخاری، خواجه حسن افغان، سید جلال الدین بخاری، شیخ صدر الدین عارف، سید صدر الدین راجو قتال، شیخ رکن الدین ابو الفتح سهروردی، شیخ عثمان میمندی، شیخ جلال الدین تبریزی.



پیشگفتار

عرفان در زندگی انسان نقش بس والایی داشته و دارد. عرفان یعنی معرفت و باز شناخت خود و خدا، عرفان یعنی واقف بودن و شدن به رموز زندگی و جهان، عرفان یعنی دانستن هر چیز در رسیدن به کشف و شهود است. اگر انسان به شناخت اطراف و محیط خود، و در درون و بیرون ذات خود و دیگران و حتی خدا، نرسد، یک انسان جاهل و بی همه چیز خواهد بود. او در این زمینه حتی از حیوانات نیز پست تر خواهد بود. زیرا حیوانات در جایی زندگی می کنند که محیط خود را خوب بشناسند. خوبی و بدی و پستی و بلندی و زمینه های ترس و وحشت، دوست و دشمن و امنیت و خطرات را خوب بشناسند؛ و انسان که اشرف المخلوقات نامیده شده باید برای رسیدن به مقامات بالای مادی و معنوی در این جهان تلاش و کوشش کند و خود را به بالاترین مراتب و مدارج برساند تا اینکه با خدا یکی شود.

زندگی انسان از عرفان سرچشمه می گیرد و هر روز او از روز پیشین متریقی تر است. مثلاً از تولد گرفته تا مرگ و بعد از مرگ پیشرفت وی متوقف نمی شود و همیشه در سیر و حرکت است. این فکراز بدو تولد انسان بوده است، که هر روز باید بهتر از دیروز باشد و او باید به تکامل برسد. اما انسجام این فکر وقتی صورت گرفت که پیغامبران، مصلحان، رهبران، متفکران و امامان پیدا شدند و آنان گروهها، اقوام و ملتها را راهنمایی کردند و شأن و مقام و منزلت خدا و انسان را به خودشان شناساندند و این عرفان است.

در دین مبین اسلام تأکید زیادی بر معرفت و عرفان شده است " من عرف نفسه فقد عرف ربه " یعنی شناخت خدا فقط و فقط از طریق شناخت خود انسان امکان پذیر است و اگر او خود را و جهان خود و محیط خود را نشناسد، نمی تواند خدا را بشناسد. زیرا هر چیز در کل جهان سرچشمه شناخت خداست.

عارفانی که در جهان معروفند، پس از عبادات و ریاضات و سعی و تلاش در عرفان و شناخت خدا و کاینات بدان درجه رسیدند که منبع فیض برای دیگران شدند. آنان را گاه صوفی و گاه عارف و گاهی حکیم و فیلسوف و یا با نامهای دیگر می خوانند. تصوف و عرفانی که در دوران اسلامی بیشتر رواج پیدا کرد ریشه آن در تمام ادیان و مذاهب و فرهنگها وجود داشته است اما شاید آن قدر منسجم نبود که در میان مسلمانان رواج پیدا کرد.

تصوف و عرفان اسلامی چگونه تشکیل شد؟ یک مبحث بسیار طولانی است، اما اکثر صوفیان و عارفان، سلسله آن را به پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع) و صحابه کرام پیغامبر (ص) می رسانند که پیروان صحابه کرام (ع) را «تابعین» می گفتند و کسانی را که از «تابعین» کسب فیض کردند «تبع تابعین» نامیده شدند. کسانی که بیشتر به امور دینی توجه داشتند، به آنها زهاد و عباد می گفتند. اما یک جماعت از همین عباد و زهاد جدا شده به نام صوفی یا عارف خوانده شد.

ابو هاشم کوفی (۱۵۰ هـ. ق/ ۷۶۷ م) نخستین بزرگی بود که او را «صوفی» می گفتند که در زهد و ورع، توکل، محبت و در معاملات دینی مقام ارجمندی داشت. سفیان ثوری (م ۱۶۱ هـ. ق/ ۷۷۸ م)، معاصر وی بود. او پس از ملاقات با ابوهاشم کوفی گفت: «اگر ابوهاشم صوفی نبود من از دقایق ریا آگاه نمی شدم.»^۱ معروف کرخی (م ۲۰۰ هـ. ق/ ۸۱۶ م)، درک حقایق و دقایق و رموز را نیز تصوف گفته است. بر همین مبنا گفته شده که «الطرق الی الله به عدد انفاس المخلوق» (یعنی راههای رسیدن به خدا همان اندازه هستند که تعداد انسانها است). اگر این موضوع را در اقوال بزرگان جستجو کنیم، چنین مرتب می شود که «هر شخصی که احکام الهی را در اعماق قلب خود احساس کند، محسن یا صوفی است و احسان وی همان تصوف می باشد. در تعریف احسان آمده که «تو عبادت خدا را آن چنان انجام ده که گویی او را جلوی چشمان خود مشاهده می کنی و اگر تو او را نمی بینی بدون شک او ترا در حال انجام عبادت می بیند.»^۲

در دوره اول، عرفان اسلام از پیامبر گرامی اسلام و صحابه کرام آغاز شده تا آخر قرن سوم هجری به اتمام می رسد. از میان این بزرگان، خواجه حسن بصری، ابراهیم ادهم، ابوالحسن

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۸۴.

۲- همان، ص ۸۴.

نوری، معروف کرخی، سری سقطی، حارث محاسبی، سهل تستری، ذوالنون مصری، بایزید بسطامی و به جنید بغدادی (م ۲۹۸ هـ. ق. ۹۱۰ م) پایان می پذیرد.

دوره دوم تصوف و عرفان از زمان جنید بغدادی آغاز گردید. در این زمان عارفان و صوفیان به شیوه‌های قدیم عمل می‌کردند اما بعضی از آنها گوشه‌نشینی اختیار کردند. در سده‌های چهارم و پنجم هجری عارفان و صوفیان بزرگی پیدا شدند. در همین زمان کتابهایی در موضوع عرفان و تصوف نوشته شد که منبع و مآخذ به شمار می‌آیند که به جز کتاب کشف المحجوب، بقیه همه به زبان عربی بودند. نخستین کتاب "کتاب اللمع فی التصوف" نوشته طاووس الفقرا شیخ ابونصر سراج (۳۴۸ هـ. ق.) بود، کتاب طبقات الصوفیه تألیف ابو عبدالرحمن السلمی (م ۴۲۱ هـ. ق.)، طبقات الصوفیه از خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ هـ. ق.)، رساله قشیریه از امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری (م ۴۶۵ هـ. ق.) و کشف المحجوب از علی بن عثمان هجویری / لاهوری.

در دوره سوم که از سده ششم و هفتم قمری آغاز می‌شود، عارفان و صوفیان بزرگ پا به عرصه گیتی نهادند مانند الشیخ الاکبر محیی الدین محمد بن محمد بن علی العربی نویسنده فصوص الحکم، شیخ عبدالقادر گیلانی / گیلانی، غوث الاعظم، مؤسس فرقه قادریه، ابواسحاق شامی مؤسس فرقه چشتیه و شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد السهروردی مؤسس فرقه سهروردیه صاحب عوارف المعارف. در اصل در دوره سوم تصوف و عرفان بود که صوفیان و عارفان از طریق یک مرکز به‌طور منسجم برای تبلیغ دین اسلام و عرفان وارد شبه قاره شدند که مرکز آن بغداد بود و اکثر مرشدان مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ عبدالقادر گیلانی و دیگر شیوخ و عرفا، مریدان خود را برای تبلیغ به اقاصا نقاط جهان اعزام می‌کردند و نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین منطقه همان شبه قاره بود. شیوخ و عرفای اولیه‌ای که وارد سرزمین پاکستان و هند شدند مانند شیخ اسماعیل بخاری، شیخ حسام الدین لاهوری، شیخ حسین زنجانی، شیخ موسی زنجانی، شیخ صدر یعقوب زنجانی، سید علی بن عثمان هجویری، شیخ احمد سرخسی و شیخ ابوسعید هجویری و غیره با هیچ فرقه عرفانی یا تصوف وابسته نبودند. شاید در آن زمان هنوز تصوف و عرفان فرقه فرقه نشده بودند.

فرقه سهروردیه و فرقه چشتیه هم‌زمان وارد پاکستان شدند، شیخ الشیوخ نوح بهکری ملقب به سرتاج اولیای سند، شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی، شیخ جلال الدین تبریزی، خواجه

حمیدالدین ناگوری (قاضی ناگور) ۶۴۱ هـ. ق، مستقیماً وبدون واسطه پس از کسب فیض و تعالیم از حضرت شهاب الدین سهروردی به پاکستان رفته تعلیم و تبلیغ آن فرقه را رواج دادند.

سهروردی، شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد یا عبدالله

در ۵۳۶ یا ۵۳۹ هـ. ق/ ۱۱۴۱ تا ۱۱۴۵ میلادی در سهرورد متولد شد.^۱ او صوفی و شافعی المذهب و عارف بود. سلسله نسب وی به خلیفه اول پیغمبر اسلام می‌رسد. در همان اوایل جوانی برای تحصیل علم نزد عموی خویش شیخ ابونجیب عبدالقاهر (۴۹۰-۵۸۶ هـ. ق/ ۱۰۹۷-۱۱۹۰ م) به بغداد رسید. پیر و مرشد و استاد وی در تعلیمات و ظاهری و باطنی، عمومی محترم بود. که ذکر وی در تألیفات خویش به ویژه عوارف المعارف به احترام می‌نماید. علاوه بر وی از صوفی بزرگ زمان خویش یعنی عبدالقادر گیلانی سر سلسله قادریه نیز کسب فیض روحانی کرد که در بغداد زندگی می‌کرد. شهاب الدین در همان جا به دربار خلیفه الناصر عباسی بار یافته به مرتبه صدرالصوفیه رسید. در زمان اقامت در بغداد، سعدی شیرازی نیز از وی استفاده کرده که در بوستان خود درباره این استفاده حکایتی نوشته است.^۲

او به سن یازده سالگی خواندن علم حدیث را آغاز نمود و در این راه از استادان بزرگ زمان خود مانند ابوالفتوح الطائی محمد بن محمد الهمدانی، محدث عراق، حافظ مظفر هبه الله، محدث اصفهان، ابواحمد معمر بن عبدالواحد، محمد بن عبدالباقی و طاهر بن محمد المقدسی، استفاده کرد. تعلیم علم فقه در نزد شیخ ابوالقاسم یحیی بن علی البغدادی دید.

پس از آن در جزیره آبادان گوشه نشینی اختیار کرد و مدتی در تنهایی به ذکر و عبادات، ریاضات و مجاهدات مشغول بود. به خاطر علم و فضل خود نه فقط میان علمای ظاهری مشایخ باطنی مقبول بود، بلکه خلفا و امرا و حکام نیز به وی احترام فوق العاده داشتند. او اگر مقلد فقه شافعی بود، اما از لحاظ وسعت نظر، درجه مجتهدانه داشت ولی در عقاید، تابع نظرات امام ابوالحسن اشعری بود. او شعر نیز می‌گفت و به زبانهای عربی و فارسی اشعار خوبی می‌سرود.^۳ ابن خلکان در کتابی به عنوان نمونه هشت بیت وی را درج کرده است. «شیخ شهاب

۱- اردو جامع انسائیکلوپدیا، ص ۸۰۴ و اردو دائرة المعارف اسلامی، ص ۴۶۹.

۲- اردو دائرة المعارف اسلامی، ص ۴۶۸.

۳- اردو جامع انسائیکلوپدیا، ص ۸۰۴.

الدین سهروردی هر سال از بغداد به سفر حج رفتی، پیر شده بود وضعیف، توشه‌ای که برای او برمی‌داشتند موافق مزاج او نبود زیرا که او پیر شده بود توشه سرد موافق مزاج نبوده است. شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود که دیگدانی و دیگری بر سر کرده می‌برد و آتشی در آن کرده چنانکه سر او نسوزد و چون شیخ طعام طلبیدی طعام گرم پیش او بردی.^۱

پس معلوم است شیخ شهاب هر سال برای حج سفر می‌کرد. در سال (۶۳۲ هـ. ق. / ۱۲۳۴ م) وفات یافت؛ در آن زمان سن وی ۹۶ سال بود. در سال ۶۱۹ هـ. ق. / ۱۲۲۱ م او در راه حج با صوفی معروف مصر ابن الفارض ملاقات کرد. در هنگام همین دیدار دو پسر شاعر، از شیخ خرقه حاصل کردند.

شیخ شهاب الدین عمر سهروردی نماینده صوفیان راسخ الاعتقاد بود و مریدان بسیار زیادی داشت. گویند صدها مرید و طالب علم از هر کشور داشت و مریدان را در تمام بلاد اسلامی تربیت کرده، مانند هندوستان، کشورهای آفریقا، ماوراءالنهر و اروپا جهت تبلیغ اسلام و گسترش تصوف و عرفان گسیل می‌داشت. لذا چندتن از مسلمانان هندی مستقیماً از وی کسب فیض کرده برگشتند و سلسله سهروردیه را در هندوستان بنا نهادند گسترش دادند که مؤسس سهروردیه در هندوستان شیخ بهاء الدین زکریاملتانی بوده که ذکروی به طور مفصل در این مقاله آمده است.

شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی کتابهای زیادی نوشت مانند: صفوة الصوفیه، آداب المریدین، مقامات العارفین، رساله فی اعتقاد الحکما، اسرار العارفین و سیر العارفین، کتاب الاوراد، نغمة البیان فی تفسیر القرآن، رشف النصایح الایمانیه و کشف الفضائح الیونانیه و عوارف المعارف. این دو کتاب آخر به خلیفه الناصر منسوب گردیده است. کتاب «عوارف المعارف» مهمترین کتاب در علم تصوف شمرده شده است که موضوعات آن بیشتر مربوط به علم الاخلاق و تصوف عملی می‌باشد، اما در آن بعضی اشارات بسیار مهم تاریخی نیز آمده است. به همین علت این کتاب برای مطالعه مصطلحات تصوف با ارزش محسوب می‌شود. نخستین بار در قاهره، به عنوان حاشیه احیای علوم الدین غزالی چاپ شد. ویلبر فورس کلارک (H. Wilber force clarke) آن را از فارسی به زبان انگلیسی ترجمه کرده و به سال ۱۸۹۱ م در لندن منتشر ساخت و رشید احمد ارشد به زبان اردو برگردانده در ۱۹۶۲ م در لاهور پاکستان

منتشر شد. اما این کتاب در پاکستان و هند برای تعلیمات سهروردیه بسیار مقبول بوده است و شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی نسخه‌ای از آن را از خود شیخ الشیوخ تحصیل کرده، همیشه همراه خود داشته و از روی همان نسخه به مریدان خود درس می‌داده است. در این آداب و اشغال و افعال و مقامات، خانقاه نشینی، خرقة پوشی، سماع، چله‌کشی، زهد و عبادت و خلاصه درباره همه مواد کلی و جزئی تصوف به بحث پرداخته است.

اما کتاب رشف النصایح الایمانیه و کشف الفضائح الیونانیه مناظرانه است که در آن فلسفه یونانی رد شده است. در این کتاب شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی متکلمین و فیلسوفان یونانی زده را به شیوه غزالی مورد نقد و انتقاد قرار داده است. اما مؤلف در مقابل لغزش آنها درباره آشنایی با فلسفه بسیار کم توجه داشته است. عجیب است که در تأیید احادیث خلیفه‌الناصر را ذکر کرده، که خود درس داده است.^۱

مزار شیخ شهاب الدین سهروردی به وضع مطلوبی در بغداد وجود دارد. مرمت آن را نخست وزیر اسبق پاکستان به نام حسین شهید سهروردی (۱۸۹۲-۱۹۶۳م) و بیگم شایسته اکرام الله دختر حسان سهروردی، مشاور وزیر هند، و خواهر حسین شهید سهروردی، و سفیر پاکستان در مراکش در سال ۱۹۶۲، به عهده داشتند.^۲

شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی

شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی، مؤسس و بانی فرقه سهروردیه در شبه قاره محسوب می‌شود.^۳ وی از شیخ الشیوخ سهروردی خرقة خلافت گرفته به ملتان (پاکستان) برگشت و بنا به دستور مرشد خویش آن شهر را برای کارهای تبلیغی خود برگزید. در مدت بسیار کمی مردم آن منطقه را که به صورت قبایل زندگی می‌کردند و بعضی هنوز مسلمان نشده بودند به اسلام درآورد و تبلیغات و نام سهروردیه به سند و پنجاب، خراسان، ماوراءالنهر و افغانستان و گجرات و بنگال و کشمیر (تمام شبه قاره) رسید. شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی شاعر معروف فارسی‌گو و سید امیر حسینی سادات هروی و سید جلال الدین سرخ پوش بخاری و شیخ عثمان

۱- اردو دائرة المعارف الاسلامیه، دانشگاه پنجاب لاهور، پاکستان، جلد ۱۱.

۲- اردو جامع انسائیکلوپدیا.

۳- احوال و آثار، ص ۱۴.

مروندی (میمندی) معروف به لال شهباز قلندر (از منطقه سند) خدمت وی رسیده مرید وی شدند.

شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی، بانی و مؤسس فرقه عرفانی سهروردیه در شبه قاره بود. جد بزرگ وی کمال الدین علی شاه از قبیله قریش بود. در تاریخ فرشته نسب‌نامه وی چنین نوشته شده است:

بهاءالدین زکریا از اولاد هبار بن اسود بن مطّلب بن اسد بن عبدالعزیز بن اقصی است. برادران او دمع و عمر و عقیل با حالت کفر در جنگ بدر به قتل رسیدند و سوده که در زمان پیغمبر بود، دختر دمع است.^۱ جد بزرگ شیخ بهاءالدین زکریا به نام کمال الدین قریشی از مکه معظمه به خوارزم رفت و از آنجا به ملتان رسیده ساکن شد. فرزند وی مولانا وجیه الدین محمد در همانجا متولد شد که با دختر حسام الدین ترمذی ازدواج کرد. مولانا حسام الدین به علت حملات تاتارها در اطراف ملتان در «کوت کرور» سکونت داشت. لذا مولانا وجیه الدین همراه با پدر زنش در همان کوت کرور زندگی می‌کرد. شیخ بهاءالدین زکریا در همانجا به سال ۵۶۶ هـ. ق متولد شد.^۲

تعلیم و تربیت: شیخ بهاءالدین در سن دوازده سالگی پدرش را از دست داد. پس از وفات پدرش او حفظ قرآن مجید را آغاز کرد و در مدت کوتاهی با هفت قرأت قرآن را حفظ کرد. بعضی نوشته‌اند که در هفت سالگی این کار را شروع کرده بود. سپس برای تحصیلات بیشتر به خراسان رفت و به مدت هفت سال از بزرگان دین، علوم ظاهری و باطنی تحصیل کرد و از آنجا به بخارا رفته به تکمیل تحصیلش پرداخت. به علت اخلاق و اوصاف پسندیده‌اش مردم بخارا وی را بهاءالدین فرشته می‌گفتند.^۳ او هشت سال در بخارا زندگی کرد و پس از تکمیل تحصیلات از بخارا برای حج بیت‌الله الحرام به مکه رفت و سپس به مدینه تشریف برده به مدت پنج سال در جوار روضه رسول الله (ص) عبادت و ریاضت کرد. از مولانا کمال الدین که در زمان خود محدث بزرگ و بلند پایه ای بود درس حدیث گرفت. مولانا کمال الدین پنجاه و سه سال به

۱- تاریخ فرشته، ج ۳، ص ۴۰۴-۵.

۲- همان، ص ۴۰۵.

۳- همان، ص ۴۰۵.

عنوان خادم حرم نبوی خدمت می‌کرد. بهاء‌الدین زکریا نیز پس از تحصیل نزدیک روضه نبوی به تصفیة باطن پرداخت. سپس از آنجا به بیت المقدس و بعداً به بغداد رسید.

بیعت: بغداد در آن زمان مرکز علم و عرفان بود و بزرگان سلسله های عرفانی در آنجا زندگی می‌کردند. مانند شیخ عبدالقادر گیلانی (سرسلسله قادریه)، شیخ معین الدین، خواجه قطب الدین چشتی (بنیان چشتیه در شبه قاره)، شیخ شهاب الدین سهروردی (مؤسس فرقه سهروردیه) و غیره. لذا بهاء‌الدین خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز رسیده خرقه خلافت و اجازه تبلیغ یافته به شبه قاره برگشت.

در تذکرها آمده است که مریدان شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی به شیخ بهاء‌الدین حسد بردند و به هم دیگر گفتند که مدتی است ما در خدمت شیخ زندگی می‌کنیم اما شیخ به ماهیچ گونه التفات ننموده اما این مرد هندی فقط هفده روز پیش بدینجا آمد به همین زودی صاحب خرقه و سجاده گردیده و خلیفه شیخ شده است. همین که شیخ شهاب الدین از این سخن آگاهی یافت همه مریدان خود را جمع کرده فرمود: «بهاء‌الدین چوب خشک آورد و زود آتش گرفت، شما همیزم تر آوردید تاکی آتش بگیرد»^۱.

شیخ بهاء‌الدین با اجازه مرشد خویش به سوی هندوستان راهسپار شد. شیخ جلال الدین تبریزی که قبلاً مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود و پس از وفات مرشدش در حلقه ارادت شیخ شهاب الدین سهروردی درآمده چنان به مرشد خود خدمت کرد که هیچ بنده و مریدی را میسر نشود. می‌گویند که شیخ شهاب الدین سهروردی هر سال از بغداد به سفر حج رفتی، پیر شده بود و توشه سرد موافق مزاج او نبوده شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود که دیگدانی و دیگری بر سر کرده می‌برد و آتشی در آن کرده چنانکه سر او نسوزد و چون شیخ طعام طلبیدی طعام گرم پیش او بردی.^۲ نیز همراه شیخ بهاء‌الدین به سوی هندوستان حرکت کرد.

میان شیخ جلال‌الدین تبریزی و شیخ بهاء‌الدین زکریا دوستی و مودت بسیار بود. هر دو به نیشابور رسیدند. شیوه شیخ بهاء‌الدین زکریا این بود که پس از رسیدن به منزلی به عبادت و ریاضت مشغول می‌شد، ولی روش شیخ جلال‌الدین بر این بود که پس از رسیدن به شهری به سیاحت شهر و دیدار درویشان می‌رفت. شیخ جلال‌الدین در نیشابور خدمت شیخ فریدالدین

۱- بزم صوفیه، ص ۹۱.

۲- همان، ص ۹۱.

عطار رسید و بسیار تحت تأثیر قرار گرفت. پس از مراجعت به اقامتگاه، این واقعه را برای شیخ بهاءالدین نقل کرد که «امروز شهبازی چنان قوی و عظیم المرتبی را زیارت کرده که همه چیز را در آن لحظه فراموش کرد». شیخ بهاءالدین پرسید: «آیا در آن هنگام مرشد خویش را نیز فراموش کرده بود؟» او جواب مثبت داد و گفت: در مقابل وی هیچ چیز یادش نیامد. شیخ بهاءالدین این بی تفاوتی و بی توجهی شیخ جلال الدین تبریزی را نسبت به مرشدش نتوانست تحمل کند و رفاقت وی را ترک کرد.^۱ همین واقعه را صاحب فواید الفوائد در ملفوظات خواجه نظام الدین دهلوی نیز ضبط کرده است.

شجره طریقت: شیخ بهاءالدین زکریا، شیخ شهاب الدین سهروردی، شیخ ضیاءالدین ابونجیب سهروردی، شیخ وجیه الدین سهروردی، شیخ ابو عبدالله، شیخ اسود احمد دینوری، شیخ ممشاد علی دینوری، خواجه جنید بغدادی، خواجه سری سقطی، خواجه معروف کرخی، خواجه داود طایی، خواجه حبیب عجمی، امام حسن (ع)، حضرت علی (ع) و بالاخره به حضرت محمد مصطفی (ص) می رسد.

شیخ بهاءالدین به ملتان رسید و در مدت کوتاهی نه فقط ملتان بلکه تمام هندوستان از فیوض برکات وی مالا مال شد. شیخ بهاءالدین در ملتان یک مدرسه دینی و علمی ایجاد کرد که فارغ التحصیلان آن مدرسه در تمام شبه قاره، بلکه خارج از آن سرزمین مانند جاوا، سوماترا، اندونزی، فیلیپین، خراسان و چین تبلیغات اسلامی انجام داده همه جا را از نور اسلام منور ساختند.^۲ این مدرسه مانند یک دانشگاه یا حوزه علمیه بوده که در آن هرگونه راحت و آسایش برای طالبان علم مهیا بوده است.

شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی یک عارف گوشه گیر و خلوت پسندی نبود، بلکه او در کارهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی شرکت داشت. او با حکمرانان و پادشاهان زمان رابطه داشت و دین و مذهب و عرفان و سیاست را باهم آمیخته بود. در زمان وی ناصرالدین قباچه حاکم ملتان بود. پس از وفات قطب الدین ایبک، سلطان شمس الدین التتمش، پادشاه دهلی شد ناصرالدین قباچه با وی مخالف بود لذا پی شورش برآمد. بهاءالدین زکریا شیخ الاسلام و قاضی شرف الدین به سلطان شمس الدین التتمش نامه نوشته از شورش و توطئه وی خبر دادند. اتفاقاً هر دو نامه به

۱- سیرالعارفین، ص ۳۵-۷۱.

۲- سهم صوفیان در ملتان، ص ۱۰۱.

دست ناصرالدین قباچه افتادند. او هر دو را به دربار خواست. قاضی شرف الدین را در همان ساعت به قتل رساند، اما جرأت نکرد به شیخ بهاء الدین زکریا بی احترامی کند. البته نامه اش را به وی نشان داد و شیخ گفت: «بلی این نامه از آن من است و به دستور خدا نوشته ام و تو هیچ کاری نمی توانی بکنی.» قباچه از شیخ معذرت خواست.^۱

در سفره شیخ بهاء الدین زکریا هر روز صدها نفر غذا می خوردند. زمانی که در ملتان قحطی به وجود آمد، شیخ بهاء الدین برای کمک به فقرا و مردم ملتان صدها تن غله به دربار فرستاد که در آن هفت کوزه پراز سکه های طلا نیز بود.

در حملات چنگیز خان مغول به ملتان شیخ بهاء الدین از خزانه خود یکصد هزار سکه طلا داده چنگیزیان را برگرداند و ملتان را از نابودی نجات داد. شیخ بهاء الدین در ملتان و لاهور و دهلی یعنی تمام هندوستان شیخ الاسلام بود. او مریدان بسیار زیادی را تربیت و پرورش داده به اقصی نقاط هندوستان بلکه خارج از هندوستان اعزام می کرد. او در تاریخ هفتم صفر ۶۶۱ هـ. ق وفات یافت. مقبره وی در شهر ملتان پاکستان بزرگترین زیارتگاه به شمار می رود و فرقه سهروردیه را در تمام شبه قاره گسترش داد. از آثار وی دیوان شعر، خلاصه العارفین و اوراد وجود دارد.

خواجه قاضی حمید الدین ناگوری

نامش محمد، اما به نام حمید الدین معروف است. او به مدت سه سال قاضی ناگور بود لذا این مقام جزو نام وی شد. سپس کار دولتی و قضاوت را ترک کرده به حج رفت و در راه به بغداد رسیده مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردیده، از وی خرقة خلافت و سند حاصل کرد و به هندوستان برگشت. در هندوستان به خواجه معین الدین چشتی اجمیری (بانی و مؤسس فرقه چشتیه در شبه قاره ۶۳۳ هـ. ق) که در بغداد و هم در هندوستان روابط بسیار نزدیکی داشت، به همین علت او را «چشتی» نیز می گویند، اما در حقیقت او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بود. اما در بعضی خصوصیات مثلاً سماع با چشتیان هم عقیده بوده است لذا بیشتر مردم وی را چشتی می نامیدند. علاوه بر آن وی را لقب «ابوسفیان ثوری ثانی» نیز داده بود.^۲

۱- فوائد الفؤاد، ص ۱۲۰.

۲- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۴۵۵.

چهارده ماه در مدینه منوره بر مقبره حضرت رسول اکرم(ص) به تصفیه باطن پرداخت. در سال ۶۴۱هـ. ق هنگام نماز تراویح به حالت سجده وفات یافت.^۱ اگرچه گفته شده که تصانیف و تألیفات وی «به کثرت» بود اما در هیچ منبعی فهرست کتب وی نیامده است. فقط در لطایف اشرافی ذکر کتاب طوابع الشمس از وی با تعریف و تمجید بسیار آمده است. در این کتاب شرح ۹۹ نام (صفات) باری تعالی در دو جلد نوشته است. علاوه بر این راحت الارواح ولوایح وعشقیه را نیز جزو کتب او ذکر می کنند.^۲ او بزرگان تصوف و عرفان زمان خود مانند شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی، خواجه فریدالدین مسعود گنج شکر اجود معنی، خواجه قطب الدین بختیار کاکلی اوشی چشتی و غیره روابط بسیار خوب داشت.

شیخ امیر حسینی سادات هروی

حسین بن عالم یا امیر حسین بن نجم الدین یا امیر کبیرالدین حسینی بن عالم یا صدرالدین بن نجم الدین معروف به شیخ امیر حسینی متولد کریو(غور) در استان غزنین است. اما در هرات سکونت داشت، به همین علت به هروی معروف شد. او همراه با پدرش برای تجارت به هندوستان و ملتان می رفت. در ملتان مرید شیخ بهاءالدین شده دنیا را رها کرد و در حضور شیخ ماند. سه سال نخست ریاضت بسیار کشید. وی مرید شیخ بهاءالدین زکریا بوده در بعضی منابع آمده که او مرید شیخ ابوالفتح رکن الدین بن شیخ صدرالدین بن بهاءالدین بوده است.

وفات: در تاریخ وفات وی نیز اختلاف است. صاحب نفحات الانس سال وفات وی را ۷۱۸ هـ. ق، تذکره دولتشاه سمرقندی ۷۱۹ هـ. ق اسپر نیگر ۷۲۹ هـ. ق داده است. شیخ امیر حسینی برای شیخ فخرالدین عراقی و شیخ اوحدی بسیار عزیز بود. در تذکره دولتشاه سمرقندی آمده است که: «سالک مسالک دین و عارف اسرار یقین است و در کشف رموز حقایق و دقائق کنز المعانی بوده و در فضیلت و علوم حقانی جنید ثانی، خاطر پرنور او گلشن راز و طوطی نطق او عندلیب خوش آواز».^۳

۱- بزم صوفیه، ص ۸۸.

۲- همان، ص ۸۸.

۳- تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۲۲.

تالیفات: شیخ امیرحسینی عارف و نویسنده پرکاری بود و کتابهای زیادی تألیف کرده که اکنون از منابع به شمار می‌آید مانند: نزهت الارواح، الارواح، صراط مستقیم، طرب المجالس، زادالمسافرین، کنزالرموز، پرسشهای گلشن راز و دیوان شعر. مولانا عبدالرحمن جامی درباره دیوان شعری می‌نویسد: "مرورا دیوان اشعار است به غایت لطیف"^۱.

صاحب لطایف اشرفی می‌گوید: در لمعات حضرت فخرالدین عراقی و نزهت الارواح حضرت امیر حسینی به شرف نظر شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی در آوردند، فرمودند که لمعات به نسبت خاص واقع شده، و نزهت الارواح هم خاص و هم عام به حسب حیثیت خود بهره برد اما لمعات لمعه دیگر دارد.^۲

در زادالمسافرین نخست مثنوی است و سپس مقالات آمده که در آنها نیز حکایات متعددی وجود دارد. شیوه نوشتاری خطیبانه و واعظانه است. در کنزالرموز اشعاری در مدح شیخ بهاءالدین و هم شیخ صدرالدین موجود است.

پرسش‌های گلشن راز همان است که امیرحسینی آنها را برای شیخ محمود شبستری فرستاد و در جواب آنها گلشن راز را سرود و پرسش‌های امیرحسینی را پاسخ گفت. در نوشته‌های وی معمولاً موضوعات ریاضت و مجاهده، فضیلت و شرف انسانی، طریقت، عشق، ارشاد و معاملات، معرفت انسانی، معرفت الهی و پند و نصایح می‌باشد. اکثر تألیفاتش از اصلاح شیخ بهاءالدین ملتانی مشرف گشته است.

شیخ فخرالدین عراقی

نام کامل وی شیخ فخرالدین ابراهیم است. در تاریخ گزیده سلسله نسب وی چنین آمده است:

ابراهیم بن بزرجمهر بن عبدالغفار الجوالقی، اما در تذکره دولتشاه سمرقندی، مرآة الخیال، سیرالعارفین، مخزن الغرایب و غیره نام پدر عراقی "شهریار" مرقوم است.^۳ بعضی وی را

۱- بزم صوفیه، ص ۱۷۵.

۲- سیرالعارفین، ص ۲۵.

۳- سیرالعارفین، ص ۱۵۰.

خواهرزاده شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی و بعضی دیگر خواهر زاده شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی نیز نوشته‌اند.^۱

اودر روستای کمیجان از توابع همدان در یک خانواده علم دوست به دنیا آمده، در هشت سالگی در آنجا جهت قرائت قرآن شهرت خاص کسب کرد. هفده ساله بود که از جمله علوم معقول و منقول آگاهی پیدا کرد و به تدریس مشغول شد ولی دیری نگذشت که به علتی همراه با جمعی از قلندران به ملتان (پاکستان) سفر کرده خدمت شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی رسیده و در همانجا اقامت گزید. در ملاقاتی با شیخ بهاءالدین زکریا، تحت تأثیر روحبخش وی قرار گرفت و مرید وی شد. شیخ او را در خلوت نشانید و برای چله نشینی دستور داد. او در همان چله نشینی غزلهای عارفانه می سرود که آن غزلها به دست قوالان و خوانندگان افتاده آنها را در مجالس می خواندند، مخصوصاً غزل عارفانه زیر:

نخستین باده کاندِر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

شیخ بهاءالدین خرقه خلافت خود را به او بخشید و همچنین دختر خویش را به حباله نکاح اودر آورد. شیخ عراقی به مدت سه سال در ملتان اقامت کرد و سپس برای حج به راه افتاد. در این سفر از عمان به دمشق و از آنجا به روم رفت و خدمت شیخ صدرالدین قونیوی رسید. سپس به مصر و دوباره به دمشق رفت و در آنجا برای خود خانقاهی ساخت. عراقی در سال ۶۸۸ هـ. ق دارفانی را وداع گفت و نزد قبر شیخ محی الدین ابن عربی به خاک سپرده شد.

تالیفات: شیخ فخرالدین عراقی طبعاً شاعر بود و تصوف و عرفان شعر او را جلا داد. اودر مدح شیخ خود بهاءالدین زکریا و فرزندش شیخ صدرالدین اشعاری سروده است. او همچنین مثنوی و غزلهای عرفانی بسیار سرود حتی در حین خلوت و چله نشینی این کار را ادامه داد. دیوان عراقی پراز قصاید عرفانی است. یکی دیگر از مثنوی های وی عشاق نامه است. مثنوی دیگری از عراقی با عنوان ده فصل رانیز نام برده اند^۲ ولی دیوان وی معروف است.

معروف ترین کتاب نثر وی لمعات می باشد که پس از مطالعه فصوص الحکم محی الدین ابن عربی نوشت. این کتاب در میان صوفیان و عارفان بسیار مقبول بوده است. گفته می شود که شیخ صدرالدین ابن شیخ بهاءالدین آن را خوانده فرمود:

۱- بزم صوفیه، ص ۱۵۳.

۲- شعر العجم، ص ۱۲۸.

"ای فخرالدین عراقی سرّ سخن مردان آشکار کردی".^۱

این کتاب چنان شهرت پیدا کرد که مولانا صائِن الدین علی ترکه اصفهانی شرح آن را بانام ضوء اللمعات و مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی با عنوان اشعة اللمعات نوشت. این کتاب مانند فصوص الحکم بیست و هشت فصل دارد.^۲

وفات: در دمشق با شیخ کبیرالدین فرزند عراقی که برای دیدار پدر آمده بود، دیدار کرد. پس از چند ماه اقامت در دمشق به جهان جاودانی شتافت. در آن زمان سن وی را هشتاد و هشت سال ذکر کرده‌اند. سال وفات ۶۸۸ هـ. ق نوشته‌اند.

سید جلال الدین سرخ بخاری

اسمش سید جلال الدین و لقبش "سرخ یاسرخپوش" و از اهالی بخارا بود. سلسله نسب وی به نُه واسطه به حضرت امام علی النقی (ع) می‌پیوندد. در بخارا شهرت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی را شنید. به ملتان مهاجرت کرده مرید وی شد. سپس به بهکررفته در آنجا سکونت اختیار کرد اما مخالفان نگذاشتند در آنجا زندگی کند، لذا بهکر را ترک کرده به اوچ منتقل شد و در آنجا محله بخاریان را بنا نهاد. با تلاش و کوشش وی اوچ به صورت مرکز تصوف و عرفان اسلامی درآمد. او مدتی در منطقه "جهنگ" نیز زندگی می‌کرد که در پنجاب کنار اتصال "رود جهلم و چناب" قرار دارد؛ و اصلاً شهر جهنگ را او بنیان نهاد. با تبلیغ و تلاش بسیاری قبایل راجپوت را به اسلام درآورد.

سید جلال الدین بخاری مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا بود. او به مدت سی سال در حضور و خدمت مرشد خود زندگی می‌کرد. او در علوم ظاهری و باطنی کامل و یکی از عارفان معروف سهروردیه بود. شیخ بهاء الدین ملتانی، سید جلال الدین بخاری را بسیار دوست می‌داشت. تذکره نویسان در حواری شیخ بهاء الدین نوشته‌اند که روزی سید جلال الدین حضور شیخ و مرشد خویش آمده به خاطر گرمای شدید ملتان شکایت برد و به یاد برف و یخ بخارا افتاد. شیخ بهاء الدین کارگری را خواسته فرمود حیاط مسجد را پاک کند. همین که حیاط پاک و تمیز شد توده ابری بالای مسجد آمد و تگرگ به شدت بارید و در حالیکه آسمان در

۱- بزم صوفیه، ص ۱۵۹.

۲- همان، ص ۱۵۹.

اطراف مسجد کاملاً صاف بود، از سید پرسید: یخ بخارا یا یخ ملتان بهتر است؟ سید گفت: یخ ملتان خوشمزه تر است. سید جلال در اکثر سفرها همراه مرشد خود بود و جزو چهاریار معروف شد.

سید جلال الدین در سال ۶۹۰ هـ.ق وفات یافت و در اوچ به خاک سپرده شد. مریدان سید جلال را جلالیه می گویند.^۱

خواجه حسن افغان

یکی از مریدان و خلفای شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی، خواجه حسن افغان است که برای مرشدش بسیار محبوب و عزیز بوده است و حتی شیخ بهاء الدین گفت: «اگر روز قیامت از من پرسیده شود که از دنیا چه ارمغانی آورده‌ای، خواهم گفت که صدق و اعتقاد راست و مشغولی عبادات خواجه حسن افغان آورده‌ام». حسن افغان سالها در خدمت مرشد بود و خوارق عادات زیادی از او نقل شده است. او از علوم ظاهری بهره‌ای نداشت اما در علوم باطنی به منتهای درجه رسیده بود. پس از گرفتن خرقه خلافت از مرشد دستور یافت: «ای حسن برو اقوام افغانه راهدایت به حق کن». لذا به ارشاد پرداخت و در بین افغانان اسلام و عرفان را ترویج کرد.

سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان

جدّ سید جلال الدین بخاری جهانگشت نیز نام جلال الدین سرخپوش بخاری بوده که در بخارا زندگی می کرد و از آنجا هجرت کرده به منطقه سند رسیده در " بهکر " ساکن شد. در آنجا با دختر یکی از امرای بهکر (به نام سید بدرالدین) ازدواج کرد و چند ماه بعد به ملتان منتقل شد و سپس از ملتان نیز به اوچ رفته زندگی شروع کرد. سید بدرالدین سه پسر داشت، سید احمد کبیر، سید بهاء الدین و سید محمد. سید جلال الدین بخاری فرزند ارجمند سید احمد کبیر بود. در تذکره‌ها نسب نامه سید جلال الدین بخاری را این چنین نوشته‌اند:

۱- اخبار الاحیاء، آب کوثر، ص ۳۰۱، تذکره صوفیای پنجاب، ص ۱۷۰، خزینة الاصفیاء، ص ۴، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۷۵، تحفة الکرّام، ص ۹۸.

«مخدوم سید جهانیان جلال الحق والدین ابو عبدالحسین بن کبیرالدین احمد بن سید جلال الملئ والدین سرخ بخاری بن ابی الموید علی بن جعفر بن محمد بن محمود بن احمد عبدالله بن علی اصغر بن عبدالله جعفر بن امام علی النقی علیه السلام»^۱

درباره لقب مخدوم جهانیان نوشته اند که: امروز عید بر مقبره های شیخ بهاء الدین زکریا و فرزندان وی یعنی شیخ صدرالدین و شیخ رکن الدین برای زیارت رفت و از آن بزرگان عیدی خواست و لقب "مخدوم جهانیان" به وی داده شد. چنانکه از هر کوجه و بازار که می گذشت، مردم به وی مخدوم جهانیان می گفتند.^۲ از بزرگان جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بود.^۳

چون سیاحت بسیار کرده بود و اکثر ربع مسکون را گشته بود ملقب به "جهانگشت" شد. زیرا تمام جهان اسلام را گشته بود و با بزرگان و عارفان زمان خود ملاقاتها داشت که ذکر آنها در بسیاری کتب و مآخذ آمده است.

جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان، تعلیم و تربیت اولیه را در اوچ از عموی خویش سید محمد بخاری دید سپس شاگرد قاضی علامه بهاء الدین شد، کتب هدایه و یزودی را پیش وی خواند. بعداً با سلسله سهروردیه مربوط شده مرید شیخ رکن الدین، نوۀ شیخ بهاء الدین شد. قرآن را با هفت قرائت یاد گرفت. در مکه معظمه از شیخ عبدالله یافعی و عبدالله مطری درس حدیث و عوارف المعارف گرفت. او خدمت شیخ شرف الدین محمود تستری نیز رسید که مرید و خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی بوده و در آن زمان سنش یکصد و سی سال بود. شیخ جلال الدین مخدوم جهانیان جهانگشت تا آخرین روز حیات پای بند شریعت بود و هیچگاه اعمال شرعی را قضا نکرد.

شیخ صدرالدین عارف

شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در سال ۶۶۱ هـ. ق درگذشت، لذا فرزند بزرگ وی به نام شیخ صدرالدین عارف خلیفه و جانشین وی گردید. مادر وی دختر مخدوم عبدالرشید حقانی پسر عموی بهاء الدین زکریا بود. او در سال ۶۲۱ هـ. ق متولد شد و تعلیمات اولیه را زیر نظر پدر

۱- بزم صوفیه، ص ۳۹۵.

۲- سیر الاولیاء، ص ۲۲۶.

۳- سفینه الاولیاء، ص ۲۱.

بزرگوارش بهاءالدین زکریا به پایان رسانید. بهاءالدین زکریا اهتمام خاصی به تعلیم و تربیت فرزندان خود داشت. نه فقط درس می‌داد بلکه جهت روشن تر ساختن استعدادهای آنان استادان نام‌آوری را تعیین می‌کرد و برای تشویق استادان گاه گاهی هدایا و انعام و اکرام نیز می‌داد. صدرالدین عارف در محیط بسیار مناسب علمی و روحانی پرورش یافت. او از آغاز جوانی تقوا، ورع، نماز و روزه و اعمال شرعی و اوامر و نواهی را به دقت رعایت می‌کرد. پس از تحصیلات صوری و عقلی، علوم باطنی را از پدرش فراگرفت.

نامش صدرالدین بود اما "عارف" معروف شد و علت آن را چنین ذکر کرده‌اند که «هرگاه شیخ صدرالدین قرآن مجید را تلاوت می‌کرد معانی بکر و دقیقی بر وی کشف می‌شد. بنابراین او از پدر خواست که اگر موافقت فرماید معانی جدید و تازه را به عنوان تفسیر بنویسد اما شیخ بهاءالدین به این خاطر اجازه نداد که مردم آن را نخوانند فهمید و اگر انکار کنند کافر خواهند شد.»^۱

صدرالدین عارف از لحاظ اخلاق و کردار از خصوصیات پدرش مختلف بود. زیرا او جاه و جلال دنیاوی و مال ثروت را اهمیتی نمی‌داد. لذا او در تمام زندگی برای خودش هیچگونه مال و ثروتی جمع نکرد، بلکه مال و منالی که از پدرش رسیده بود را میان فقرا و مساکین تقسیم کرد اما مهمان نوازی را مانند شیخ بهاءالدین یعنی پدر خویش اعمال می‌کرد. علاوه بر آن، درس و تدریس و تعلیمات را بسیار ارج می‌نهاد.

سید صدرالدین راجو قاتل

او نوه سید جلال الدین سرخ بخاری و برادر حقیقی سید جلال بخاری مخدوم جهانیان جهانگشت می‌باشد و از بزرگان تصوف و عرفان بوده است که در راه اسلام و عرفان، مردم زیادی را از فیض خود سیراب کرد. او در ۲۰ شعبان ۷۶۰ هـ. ق متولد شد. تعلیمات اولیه را از پدرش دید و در چند سال تمام علوم نقلی و عقلی و معنوی را فراگرفت و پس از وفات برادرش جانشین پدر شد. او از پدر و برادر خود (سید جلال بخاری مخدوم جهانیان) خرقه خلافت را گرفت. مخدوم جهانیان درباره وی می‌گفت: «خداوند مرا در خدمت خلق مشغول کرد و شیخ

۱- سفینه الاولیاء، ص ۱۵۷.

صدرالدین را در ذات خود مشغول نگه داشت.^۱ لذا او همیشه در حالت استغراق بود و از مردم کناره می‌گرفت.

در تاریخ تولد او اختلاف است: ۲۶ شعبان ۷۳۰ هـ. ق. (خطه پاک اوچ، ۷۴۱ هـ. ق، اخبارالاحیاء) لقب قتال با نام وی توجیهات زیادی دارد مثلاً به این خاطر می‌گویند که از مریدان خود مجاهده و ریاضت و سختی می‌خواست. ۲. او ریاضتهای زیادی کشید و نفس خود را کشت بنابراین قتال نفس می‌گویند. ۳. چون عنصر جلال بروی غالب بود لذا به "قتال" معروف است..

بهر حال او بسیار با رعب و جلال بود و برای فروغ و گسترش اسلام به سختی عمل می‌کرد. گفته‌اند بر دست وی چهل هزار و سیصد تن بیعت کردند. کار اصلی وی اشاعه اسلام در خطه اوچ و تربیت عارفان گجرات بود. او در تاریخ ۱۶ جمادی الآخر ۸۲۷ هـ. ق. وفات یافت. مزارش در اوچ موجود است. او به جای پسران خود، سید ناصرالدین محمود، نوه سید جلال الدین مخدوم جهانیان را خلیفه و جانشین خود کرد. از خلفای معروف وی که کار وی را دنبال کردند و به تبلیغ اسلام پرداختند، شیخ کبیرالدین اسماعیل، برهان الدین قطب عالم گجراتی، مخدوم فضل الدین، حاجی سید عبدالوهاب، شیخ علاءالدین، شاه داود قریشی، شیخ اسماعیل قریشی، مخدوم جهانشاه و شیخ سارنگ شهرت دارند. از نظرات شیخ محی الدین ابن عربی اطلاع حاصل کرد و به شیخ فخرالدین عراقی توصیه نمود که فصوص الحکم را دقیقاً بخواند.^۳ کرامات و خوارق بسیار زیادی از شیخ صدرالدین عارف منقول است که در سیرالعارفین و دیگر منابع آمده است. شیخ جمالی دهلوی در سیرالعارفین وقایع زیادی را در مورد شیخ صدرالدین عارف نوشته است. او به سن شصت و نه سالگی به تاریخ ۳ ذیحجه ۶۸۴ هـ. ق. وفات یافت.^۴ او در پهلوی پدر خود و در ملتان به خاک سپرده شد. مریدان معروف وی شیخ جمال الدین

۱- سهم عارفان، ص ۲۲۸-۲۲۵.

۲- آب کوثر، ص ۲۸۴.

۳- آب کوثر، ص ۲۶۲، سهم صوفیان در زندگی ملتان، ص ۱۸۲، سیرالعارفین، ص ۱۹۸-۱۸۰، مرآة الاسرار، ص ۸۱۴.

۴- مرآة الاسرار، ص ۸۱۴.

خندان رو، شیخ احمد معشوق (احمدبن قندهاری) مولانا علاءالدین خجندی و مولانا حسام الدین ملتانی بودند.

شیخ رکن الدین ابوالفتح سهروردی

شیخ رکن الدین پس از وفات پدر و مرشد خویش یعنی شیخ صدرالدین عارف، جانشین و خلیفه وی شد. تمام تواریخ شاهد حسن خلق و پرهیزگاری وی می‌باشند. او همچنین مرید شیخ بهاءالدین زکریا (پدربزرگ خویش) نیز بود. او در زمان خود بسیار عزت و احترام داشت. سلطان علاءالدین خلجی به او اعتقاد زیادی داشت و دوبار در حکومت وی به دهلی رفت که سلطان با نهایت ارادت و احترام از وی استقبال نمود و چند هزارسکه نذر وی کرد. او همه را گرفته میان مستحقان تقسیم نمود. اما پسر علاءالدین خلجی یعنی قطب الدین خلجی که با شیخ نظام الدین دهلوی چشتی مخالف بود، او شیخ رکن الدین را به دهلی طلب نمود و وودش این بود که وی در برابر شیخ نظام الدین اولیای دهلوی خانقاهی ایجاد کند، تا اثر و رسوخ وی از بین برود. اما شیخ رکن الدین با شیخ نظام الدین چنان با احترام و محبت برخورد کرد که تمام برنامه‌ها و توطئه‌های سلطان خلجی نقش بر آب شد. وقتی سلطان خلجی از شیخ رکن الدین پرسید: «چه کسی از اهل شهر پیش از همه به استقبالش آمد؟ او به شیخ نظام الدین اشاره کرده گفت: آنکس که بهترین اهل شهر است»^۱.

زمانی که سلطان غیاث الدین تغلق از بنگال به دهلی مراجعت می‌کرد، پسرش محمد تغلق بیرون دهلی یک کاخ تازه ساخته بود و از سلطان غیاث الدین در آنجا استقبال کرده و پذیرائی نمود. شیخ رکن الدین هم در آنجا حضور داشت که ناگهان شیخ از سرپذیرایی بلند شده به سلطان گفت: زود از این کاخ بیرون رود و خودش نیز بیرون رفت اما سلطان گفت پس از صرف غذا بیرون خواهد رفت. شیخ هنوز به پله آخر نرسیده بود که سقف کاخ فرو ریخت و همه درباریان با سلطان زیر آوار مردند.^۲

شیخ رکن الدین هرگاه به دهلی می‌رفت، در تخت روان نشسته به دربار پادشاه تشریف می‌برد و میان راه صدها نیازمند درخواست‌های خود را نوشته در تخت روان می‌انداختند. شیخ

۱- آب کوثر، ص ۲۴۳.

۲- سیر العارفین، ص ۲۰۴.

همه را پیش سلطان می‌برد و سلطان برهر تقاضا دستوری نوشته مہرمی زد و تا همه درخواست‌ها را امضا نمی‌کرد شیخ از آنجا بیرون نمی‌آمد.^۱

اگرچه فیض وی را خلفای عظامش ادامه دادند، اما حقیقت آنست که با وفات وی سلسله پیران و عارفان بزرگ منقطع گردید و از سوی دیگر مرکز عرفان و تصوف سہروردیہ از ملتان بہ شہر اوچ منتقل شد.^۲ از میان مریدان و خلفای وی شیخ وجیہ الدین سیاح سنامی و حاکم شاہ والی کیچ مکران معروف شدند. مزار شیخ سنامی در دہلی و مزار حاکم شاہ در ملتان می‌باشد.

شیخ رکن الدین در سال ۱۳۳۴م/ ۷۳۵ھ. ق این جہان فانی را وداع گفت. مقبرہ وی در ملتان زیارتگاہ اہل عرفان است.^۳

مخدوم لال (لعل) شہباز قلندر شیخ عثمان مروندی (میمندی)

نام اصلی وی شیخ عثمان بود کہ مروندی یا میمنندی شہرت داشت. او از مریدان شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی می‌باشد. در تحفۃ الکرام آمدہ کہ: «اہل منطقہ سند اغلب از مریدان آن در آمدہ و اول کسی کہ از مشایخ سلسلہ ارشاد جنابانیدہ اوست.»

مزارش در منطقہ سیہوان (سیوستان) سند بزرگترین زیارتگاہ است. مخدوم لال شہباز قلندر در آن منطقہ شہرت بسیار کسب کرد، لذا مرشد وی او را با لقب شہباز سرفراز ساخت و چون ہمیشہ لباس لال (قرمز) برتن می‌کرد و شیوہ قلندران را پیش گرفته بود، بہ نام لال شہباز قلندر معروف شد. نسب خانوادگی وی بہ اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) می‌رسد. پدرش نیز یک انسان عارف و صوفی بود. مدتی ازدواج نکرد تا اینکہ روزی در خواب دید کہ بچہ‌ای بہ او می‌گوید مرا از شکم بیرون آورید. لذا پدرش شیخ کبیر، بہ فکر ازدواج افتاد. حاکم سند دختر خود را بہ او داد و از او سید عثمان بہ سال ۵۸۳ھ. ق متولد شد.^۴

در جوانی سید عثمان ہمراہ و در خدمت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی، شیخ فرید الدین گنج شکر و سید جلال الدین مخدوم جہانیان بہ سیاحت ہندوستان پرداخت و بہ عنوان «چہاریار»

۱- سیرالاولیاء، ص ۱۴۲.

۲- آب کوثر، ص ۳۶۷.

۳- مرآة الاسرار، ص ۸۱۵.

۴- تاریخ ادب فارسی در پاکستان، ج ۱، ص ۲۱۲.

معروف شدند. شیخ عثمان در سال ۶۸۴ هـ. ق. / ۱۲۸۴ م در سند وفات یافت. مزار او در سیهوان معروف است. شیخ عثمان مروندی شاعر نیز بود. اشعار وی در مقالات الشعرا و تاریخ مظهر شاهجهانی، مآثرالکرام، و تاریخ سند آمده است. از پیروان وی طریقه قلندران لال شهبازیہ رواج پیدا کرد.^۱ کتاب شعر "عشقیه" به او منسوب است که دارای اشعار نغز و عارفانه می باشد. در مناطق افغانی پاکستان و افغانستان و در استان سیستان و بلوچستان ایران مریدان وی اشعار وی را می خوانند. خواجه یحیی بختیار مرید شیخ بهاءالدین زکریا که لقب "کبیر" یافته بود، در سال ۸۳۴ هـ. ق فوت شد.

شخصیت دیگری از سلسله سهروردیه شیخ احمد پسر شیخ موسی سراوانی بود. اوگوسفند چران بود. روزی چندتن از قلندران از نزدیک وی گذشتند و او خدمت آنان را به جا آورد. آنان او را راهنمایی کردند که خدمت شیخ بهاءالدین زکریا به ملتان برود. او همه چیز را رها کرده به ملتان رفته با نظر عنایت شیخ بهاءالدین به مرتبه کمال رسید.

پس از وفات شیخ احمد پسران وی شیخ سلیمان دانا، محمود ملهمی قتل، این سلسله را ادامه دادند. شیخ ملهمی قتل دو پسر داشت شیخ علی و شیخ بایزید که هر دو از عرفا بودند. شیخ محمود حاجی نیز جانشین پدرش شد و دو پسر داشت یعنی شیخ حاجی محمد و شیخ برمزید سربنی. مزار شیخ موسی و شیخ اسماعیل سربنی در کوه سلیمان واقع است.^۲

شیخ جلال الدین تبریزی سهروردی / چشتی

شیخ جلال الدین تبریزی که نخست در بغداد مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود و پس وفات آن بزرگوار به مریدی شیخ شهاب الدین سهروردی درآمد همزمان با شیخ بهاءالدین در بغداد بود. او پس از مدتی سفر هندوستان را پیش گرفت و به ملتان رسید. در آنجا با خواجه قطب الدین بختیارکاکشی اوشی دیدار کرده به دهلی رفت. در دهلی سلطان شمس الدین التتمش اعتقاد خاصی به وی داشت و می خواست او را در دهلی نگهدارد، اما شیخ نجم الدین کبری (قاضی القضاة) دهلی به وی حسد ورزید و به او اتهاماتی زد. سلطان برای رفع اتهامات جلسه ای

۱- آب کوثر، ص ۲۹۴.

۲- آب کوثر، ص ۲۹۴-۲۶۸، احوال و آثار شیخ بهاءالدین، ص ۶۸.

مشمول بر قاضیان و عارفان هند طلبید که در آن اتهامات شیخ جلال الدین بررسی شد و او از اتهامات تبرئه گردید.

شیخ جلال الدین دیگر از دهلی به بدایون و سپس به بنگال رفت. در آنجا خانقاهی ساخته مشغول عبادات و ریاضات شد. در آن زمان مردم برای رفع نیازهای عرفانی به وی مراجعه می‌کردند. او در بندردیوه محل سکونت اختیار کرد و در سال ۶۴۲ هـ. ق. دارفانی را وداع گفت. مقبره وی در "پندوه" قسمت شمال بنگال به نام "درگاه بزرگ یا درگاه بیست و دو هزاری" معروف است.^۱

نظری منتقدانه بر فرقه‌های تصوف و عرفان در شبه قاره

بررسی سلسله یا فرقه سهروردیه در شبه قاره پاکستان و هند و بنگلادش، یک موضوع بسیار گسترده می‌باشد، زیرا این فرقه عرفانی نه فقط در تمام شبه قاره بلکه بسیار فراتر از آن نیز رفته، سراسر ممالک مشرق زمین و کشورهای قفقاز و آسیای صغیر و ترکیه و کشورهای عربی را دربرمی‌گیرد. چون اولین فرقه تصوف و عرفان می‌باشد که به طور منسجم و سازمان‌یافته به وجود آمد و حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی سرسلسله این فرقه، مریدان و خلیفگان خود را تربیت کرده به تمام نقاط دنیای اسلام، در سده هفتم، به ویژه شهرها و سرزمین‌هایی که هنوز اسلام به آنجا نرسیده بود، گسیل می‌داشت. به این طریق فرقه سهروردیه پیشرفت فوق‌العاده، به ویژه در شبه قاره نمود.

البته باید گفت که چه در دوران اولیه و چه امروز، پیروان و مریدان و دوستان همه فرقه‌های تصوف و عرفان به دنبال عرفان اصیل نبوده‌اند برخی از جهله صوفیه به جنبه‌های معجزاتی و کراماتی و کارهای خوارق عادت این پیروان و مرشدان دلبستگی و اعتقاد داشته‌اند. گاهی به داستان‌سرایی و خرافات، مانند زنده کردن مردگان، که با عقل جور در نمی‌آید. به خاطر اینگونه اعتقادات خرافی، مردم کارهای مثبت عارفان حقیقی و سعی و تلاشهای واقعی آنان را از نظر پنهان نگاه داشته‌اند. هنوز کسانی که به مرقد و مقابر آنان برای زیارت می‌روند، از آنها مراد

۱- درباره شیخ جلال الدین تبریزی به مقاله "سیر تصوف و عرفان از ایران به شبه قاره" از دکتر شاهد چوهدری، در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۹، ص ۶۱-۱۰۲ (شماره مسلسل ۱۷۷) مراجعه شود.

می‌خواهند و اگر مرادهای آنان برآورده شود، آنها را صوفی و عارف و امامزاده معتبر و مستجاب‌الدعوه می‌دانند و گر نه اعتقاد آنان بر می‌گردد.

در اینگونه داستان‌سرایی‌ها بعضی اوقات دو پیر و مرشد با لج و لجبازی و مخالفت با یکدیگر، لعنت و نفرین می‌کنند و سعی در شکست دادن مخالف می‌نمایند و چون هر دو مستجاب‌الدعوه هستند، پس از مبارزه به آشتی روی می‌آورند. مریدان و پیروان هر دو حکایاتی دلبخواهی و خود ساخته نقل می‌کنند و قدرت پیران خود را به اثبات می‌رسانند تا مردم جاهل را به سوی خود بکشانند و مرید سازند. در حقیقت آنها شرم ندارند که با اینگونه تحریف‌ها چه لطمه‌ای به شخصیت پیر و مرشد خود می‌زنند و شخصیت آنان را خرد می‌کنند در صورتیکه فکر می‌کنند شأن آنان را بالا می‌برند. با خواندن و شنیدن اینگونه داستانها بسیاری، از پیروان و صوفیان دوری می‌نمایند.

در نیرو و قدرت عرفانی و نگاه پیر و مرشد حقیقی که سرنوشت‌ها را تغییر می‌دهد، هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد زیرا قدرت آنها از طرف خداوند است و آنچه بر زبان می‌آورند زبان الله و حق است و اگر آنها اناالحق، یا اناالله وانی سبحان می‌گویند به خاطر این است که دست و زبان آنها با دست و زبان خدا یکی می‌شود و هرچه آنان می‌گویند از زبان خدا می‌گویند و بی اجازه او کلمه‌ای نمی‌گویند. اما مردم عامی و جاهل نمی‌فهمند؛ برای همین گفته‌اند: «پیران نمی‌پرند، مریدان می‌پراند».

روش عارفان و عرفان سهروردیه از دیگر فرقه‌های تصوف مختلف بود. مثلاً آنها در سیاست زمان و کشور دست داشتند و با دربار پادشاهان و امرا رابطه نزدیک داشتند و از این طریق به داد مردم می‌رسیدند. سفارش به حق می‌کردند. اگر زمانی نیازی، سیلی، قحطی و دیگر حوادث پیش می‌آمد شخصاً و عملاً در آن سهمی داشتند. به کمک و یاری مردم می‌شتافتند و در سیاست کشوری نیز دخالت می‌کردند. به پادشاهان، امرا و وزراء، بزرگان و قدرتمندان نامه می‌نوشتند و اگر رفتار بدی و روش غلطی از آنها می‌دیدند تذکر می‌دادند و اصلاح می‌کردند. "دادن غذا" که آن را در شبه قاره "لنگر" می‌گویند در تمام فرقه‌های تصوف رواج داشته و دارد، اما سهروردیان نه فقط این کار را به بهترین وجه انجام می‌دادند و غذای آنها از تمام فرقه‌های دیگر بهتر بود، اما خود پیران و مرشدان یک غذای بسیار ساده می‌خوردند. هرگاه به دربار پادشاهان می‌رفتند یک ابهت و شکوه خاصی داشتند، در میان راه هزاران نیازمند، عرایض و درخواستها نوشته به آنها می‌دادند و آنان نیز همه راپیش پادشاهان برده حسب حال هر نیازمند و

درخواستش را برآورده می‌ساختند. در صورتی که فرقه‌های چشتیه و قادریه و نقشبندیه گوشه‌گیری می‌کردند با امرا و پادشاهان هیچگونه ارتباطی برقرار نمی‌کردند و از دنیا و کارهای دنیای همیشه دوری می‌جستند. کار آنها بیشتر به عبادت و ریاضت بود و گمان می‌کردند که خدا را باید در تنهایی و گوشه‌گیری و انزوا و در جنگلها و کوهها جستجو کرد. سهروردیان در جهاد و امور اجتماعی سهم عمده‌ای داشتند. ثروت و مال نگه می‌داشتند و به وقت ضرورت به فقرا، مردم و حتی پادشاهان کمک می‌کردند. سدها و سیل بندها می‌ساختند. برای مردم همه گونه کمک می‌کردند.

متأسفانه آن سنت پسندیده گذشته امروزه به فراموشی سپرده شده و کمتر می‌توان تصویر صاف و روشنی از آن چهره‌های حقیقی مشاهده نمود. امروز در هر جایی که تصوف سنتی و قدیمی وجود دارد به همان صورت صدها سال قبل مانده و هیچ تحرکی ندارد. همانگونه سماع، قوالی، رقص، پایکوبی، شعارهای پیش پا افتاده در خانقاه‌های صوفیان ادامه دارد. در برخی خانقاه‌ها مردم عامی بنگ و کوکنا و حتی مشروبات مصرف می‌کنند و نام آن بزرگان را خراب می‌نمایند. نذر و نیاز کردن غذاها به عنوان نذری دادن و غیره که صورتی است از گداپروزی در اطراف مقابر بزرگان و رواج دارد.

تصوف و عرفان عملی کم‌رنگ شده و فقط نامی از آن مانده که متأسفانه با وجود پیشرفت زمان اینگونه معتقدان را عقب می‌راند. در شبه قاره تنها علامه محمد اقبال لاهوری بود که با عرفان منفی و عقب افتاده به مبارزه برخاست و در انجمن صوفیان دهلی یک هنگامه‌ای علیه وی برپا ساختند، متأسفانه تصوف و عرفان و حتی بعضی مذاهب امروز با پیشرفت و نیازهای جامعه بشری هیچگونه سنخیتی ندارند و نمی‌خواهند تحرکی در این روش‌ها به وجود آید. شاید مقصود سردمداران آنها همین باشد که نگذارند فکر درست و صحیح میان آنها به وجود آید.

امروز نیز در خانقاه‌های شبه قاره یا در هر جا که تصوف منفی وجود دارد، گونه‌ای روشهای آزار دهنده دیده می‌شود که انسان در قرن بیست و یکم با دیدن آنها تعجب می‌کند.

در این مقاله سعی شده فقط تاریخچه مختصری از صوفیان و عارفان اولیه سهروردیه در شبه قاره چه آنها که از همان سرزمین بودند و یا از خارج به آنجا رفته بودند، سخنی به میان آید. اگرچه تاریخ سهروردیان شبه قاره بسیار طولانی است و در این مقاله نمی‌توان حتی فهرست اسامی آنها را هم آورد. سعی بر آن شده است که فقط چند شخصیت اولیه این فرقه را معرفی نمایم و آن هم با اختصار ارائه شده است.

منابع و مأخذ

- ۱- آب کوثر، دکتر شیخ محمد اکرام، چاپ فیروز، لاهور، پاکستان، ۱۹۶۸.
- ۲- احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی و خلاصه العارفين، خانم دکتر شمیم محمود زیدی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۷۴.
- ۳- اردو دائره المعارف اسلامیه، دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان، ۱۹۹۷.
- ۴- بزم صوفیه، سید صباح الدین عبدالرحمن، چاپ مطبع اعظم گره، هند، ۱۹۴۹.
- ۵- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد سوم، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۱.
- ۶- تاریخ فرشته، ملا محمد قاسم هندو شاه، ج ۱ و ۲، چاپ مطبع نولکشور هند، ۱۲۸۱ قمری.
- ۷- تذکره علمای هند، مولوی رحمان علی، چاپ نولکشور هند، ۱۹۱۴.
- ۸- تذکره مشایخ شیراز هند (جونپور)، دکتر میان محمد سعید، اسلامک یک پبلشر، اردو بازار لاهور، ۱۹۸۵.
- ۹- خلاصه العارفين جامع العلوم (ملفوظات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان از سید علاء الدین قریشی به تصحیح دکتر غلام سرور، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۲.
- ۱۰- ثمرات القدس من شجرات الأنس، میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی، به اهتمام دکتر سید کمال حاج سید جوادی، چاپ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶ شمسی.
- ۱۱- دربار اکبری، شمس العلی مولانا محمد حسین آزاد، چاپ سنگ میل پبلی کیشن، لاهور، ۱۹۸۸.
- ۱۲- سهم صوفیای کرام در حیات ادبی و فرهنگی ملتان، دکتر روبینه ترین، دانشگاه خواجه بهاء الدین زکریا ملتانی، ۱۹۸۹.
- ۱۳- سیر العارفين، حامد بن فضل الله جمالی، ترجمه ایوب قادری، چاپ اردو شانسس بورڈ، لاهور، ۱۹۸۹.
- ۱۴- سیر الاولیاء، سید مبارک علوی کرمانی (امیر خورد)، چاپ دهلی، ۱۳۰۲.
- ۱۵- تذکره الشعرا، دولت شاه سمرقندی، بی تا، بی جا.
- ۱۶- فواید الفؤاد (ملفوظات شیخ نظام الدین اولیای دهلوی، از امیر حسن سنجرى، چاپ لاهور، ملک سراج الدین و پسران، لاهور، پاکستان، ۱۹۶۶.

***“Sohrevardieh Initiatic chain in Pakistan and
Hind Bangladesh Semi – continent”***

Dr.shahed choHeidari

Assistant professor and Academic member

Abstract

Gnosticism means cognition and recognition of yourself and your God and it is awaring of secret signs of life and world but knowing about everything and reaching to unveiling by witness.

This thought had been at the beginning existance of man and Adam. But it's correlation formed when prophets, Makers of whole someness, leaders,reflectives and Imams had appeared.

In Islamic Sufism and Sufism and gnosticism, most of sufies and gnostics sent it's Initiatic chain to our prophte,presence of Ali and honour companions of our prophet(peace be upon him) and then to Subordinates, subject of subordinate,obstainers and bondsmen,until Abo Hashem Koufi, Sofyan Suri,Ma'roof Karkhi and others appeared. In sixth and seventh century some characters like the greatest Master Shahabedin Abo Hafs and Omar Mohammad Sohrevardi established sohrevardieh denomination which in this article it is taken care of the life and efforts of great ones of this initiatic chair and spreading of gnosticism and Islamic Sufism In semi-continent also critical ideas are presented on sufism and gnosticism denomination in semi-continent.

Key words:

Gnosticism and sufism, Shahabedin Abo Hafs, Omar Mohammad Sohrevardi, Bahaodin Zakaria Meltani, Khaje Ghazi Hamidodin Nagoori, Master of Amir Hosseini Sadat Heravi, Master of Fakhroodin Ereghi, Seied Jalaledin Sorkh Bokhari, Khajeh Hasan Afghan, Seied jalaledin Bokhari, Master of Sadroodin Aref, seied Sadredin Rajon ghatal, Master of Roknodin Abolfath Sohrevardi, Master of osman Meimandi, Master of Jalaledin Tabrizi.

